

سرزمین پهلویان

در روزگار ساسانی

واشکافی

بقلم
امام شوشتری

درباره اینکه سرزمین پهلویان
یا کشور پارتها در کجای ایران
بوده است، میان تاریخدانان
اختلاف نظر موجود است.

گروهی پیروی از خاور-
شناسان نام (پرتو) را که درسنگ
نوشته‌های عصر هخامنشی آمده
است بر هر باریکه‌ای از خاک
خراسان کنونی نهاده‌اند که از
باختر طبرستان آغاز و تا حدود
هریرود کشیده بوده است.

نویسنده اکنون باین مطلب
که آیا چنین تطبیق جغرافیائی
درست است یانه و دلایلها و قرینه-
هایی که هواخواهان این نظریه
در دست دارند کدام است و میزان
دلالتهای هر دلیل و ارزش علمی آنها
توجه اندازه است، کاری ندارم.

از اینرو در گفتار خود برای سرآغاز سخن، نیز جمله‌ی «سرزمین پهلویان در روزگار اشکانی و ساسانی» را برگزیده‌ام. و دیگر باین مسئله وارد نخواهم شد که این سرزمین یا بگفته‌ی نویسندگان فرنگی (پارتیا) در روزگار هخامنشی بکجای ایران گفته می‌شده است و واژه‌ی «پرتو» که شکل کهن کلمه پهلواست و در کتیبه‌های دوران هخامنشیان در چندین جا چشم می‌خورد، میتواند بکجا منطبق گردد.

خوشبختانه درزمینه‌ی ریشه‌ی واژه «پرتو» و برگشت آن بشکل (پهلوی) میان زبان‌شناسان اختلافی نیست و همگی آنها عقیده دارند که شکل کهن واژه (پهلوی) (پرتو) است و لغت پارت نیز صیغه‌ای از همین واژه‌ی ایرانی است که بشکل یونانی درآمده است.

پس از این یادآوریه‌ی کوتاه که نوشتن آنها برای روشن ساختن راهی که در این سخن پیموده‌ام، ضرورت داشت، آغاز میکنیم درمبحثی که مورد نظر است، گام بگذاریم و ببینیم، در روزگار شهریاری اشکانیان که حکومت ایران در دست تیره‌های پارتی بشکل (فدراتیو) ملوک الطوائف اداره می‌شده است و نیز در روزگار فرمانروایی دودمان ساسانی که هم‌چشمی سختی با اشکانیان میداشته و در راه برانداختن آثار دودمان اشکانی، تلاش بسیاری بکار برده‌اند سرزمین پهلویان یا طبق نامگذاری فرنگیها (پارتیا) بکجای ایران گفته می‌شده است؟

باز پیش از آنکه بمتن اسنادی که آوردن آنها بجهت پرده بر گرفتن از روی این مشکل بزرگ ضرورت دارد اشاره کنم، باید يك مطلب دیگر را بعنوان پیش درآمد سخن بر آنچه گفته شد بیفزایم، تا زمینه‌ی مطلب خوب روشن باشد و ارزش تاریخی روایاتی که ترجمه‌ی آنها باز گفته میشود بهتر معلوم گردد، اینک آن مقدمه دیگر:

چنانکه پیش از این در جاهای دیگر نیز نوشته‌ام، سرچشمه مطالبی که در کتابهای المسالك (رهنامه‌ها) والبلدان (شهرستانها) عصر اسلامی درزمینه جغرافیا ملاحظه میکنید، بیشتر مأخوذ از دفترهای دیوان برید و دیوان خراج و دیوان کاست بر فرود (اداره آبیاری) عصر ساسانی است و نویسندگان

نخستین این کتابها در آن عصر نظیر احمد بن طیب سرخسی همکار کندی فیلسوف معروف عرب و جیهانی وزیر سامانی و ابن خردادبه و قدامة بن جعفر بدفترهای این دیوانها دسترسی داشته و چون از پهلویدانان نیز بوده‌اند، باسانی میتواند استناد از محتویات آن دفترها بهره برداری کنند. قدامة بن جعفر از کارداران دیوان خراج و ابن خردادبه مسئول دیوان برید استان الجبال یا سرزمین پهلویان بوده‌است جیهانی که کتاب ارزنده‌ای بنام قاریخ الوزراء والکتاب دارد، وزیر نصر بن احمد سامانی است و بیگمان بدفترهای دولتی دسترسی داشته‌است.

این نکته یک حقیقت تاریخی است که برای اثبات آن دلیلهای فراوانی از عقلی و نقلی در دست است و اگر کسی بطور جداگانه در این مسئله پژوهش کند و همه‌ی آن دلیلهای و قرینه‌ها را در رساله‌ی جداگانه‌ای فراهم آورد، کار علمی بسیار نیکی انجام خواهد داد.

نویسنده در اینجائنها بگفتن این نکته اکتفا میکند که گذشته از اشاراتی که این جغرافی‌نویسان در لابلای سخنان خود بوجود اینگونه دفترها و بهره‌گیری از آنها کرده‌اند، دقت در شیوه‌ی فصل بندی کتابهایی که در این زمینه نوشته شده و یکنواخت بودن همگی آنها، دلیل روشنی برای اثبات این ادعارا بدست میدهد. در مثل ملاحظه میکنید، شیوه‌ی فصل بندی کتاب قدامة بن جعفر و ابن خردادبه و بهرام معروف به ابن سرا بیون و ابن حوقل، همگی یکنواخت است حتی گاهی عبارات آنها درباره‌ی راهها و شهرها و شهرکها و روستا کها یکی است.

همگی آنها کشور عراق را بتقلید روزگاران کهن که طبق تقسیمات جغرافیائی قدیم در اقلیم چهارم قرار داشته است، و (دل ایران شهر) نامیده میشده در فصل نخست یاد کرده سپس رود دجله را محور ثبت شهرستانها گرفته بسوی مشرق پیش رفته و از جهت شمال باز بسوی دجله آمده و از آن گذشته ببخش مغرب (باختر دجله) پرداخته‌اند. شایستی که میان این شیوه‌ی فصل بندی حتی با گفته‌های داریوش بزرگ درباره‌ی ایالتهای ایران دیده می‌شود، ما را بقدمت این تقسیم بندی جغرافیائی رهبری میکند.

در همین کتابها میبینید خامه‌ی نویسنده‌ی کتاب هنگام وصف راهها و شهرها، تادرمیان فراخناك مرزهای ایران شهر میگردد بسیار توانا و دقیق و موشکاف است. راهها را ایستگاه بایستگاه وصف میکنند هر جا پلی هست بآن اشاره مینماید نام هر ایستگاه را مینویسد. فاصله‌ی هر ایستگاه را بایستگاه دیگر بفرسنگ یا برید (هر برید برابر ۴ فرسنگ است) و مرحله (هر مرحله بتقریب ۸ فرسنگ است) ثبت میکنند و اندازه مالیات شهرستان را نیز یاد کرده است.

لیکن زمانی که سخن او از سرزمین ایران شهر بیرون رفت و مثلاً بشام و مصر و شمال آفریقا رسید اطلاعات نویسنده کتاب ناقص و نارسا و مجمل می شود حتی گاهی بصفیر میرسد. پس اگر فرض کنیم همه آگاهیهای که در شکم این کتابها آکنده شده است، حاصل جستجوهای بوده که در روزگار اسلامی انجام گرفته است، چرا در این کتابها چنین وضع شکفت انگیزی دیده میشود؟ معمولاً بایستی اطلاعات مربوط بشام و فلسطین و مصر و شمال آفریقا که در سده اول بیایگاه خلافت نزدیکتر بوده اند، بهتر جمع آوری شده باشد در صورتیکه چنین نیست.

باری بیگمان مطالب آن کتابها بویژه آنچه مربوط به سرزمین ایران شهر است (بخش مشرق دجله) از نوشته‌های دفترهای دیوانهای روزگار ساسانی و اشکانی گرفته شده و مایه‌ی آنها آگاهیهای است که دولت برای مصالح کشور - داری مانند کارهای آبادانی و مالیاتی و لشکر کشی و مرزبانی فراهم کرده بوده است. میتوان گفت آن اطلاعات جزئی از اسناد دولتی یا باصلاح امروز سند رسمی بوده است.

پس از نگارش این مقدمه، اکنون ببینیم سر زمین پهلویان (پارتیا) در کتابهای المسالك والبلدان عصر اسلامی بکجای ایران گفته میشود است؟ بعبارت بهتر خود ایرانیان کدام بخش از کشور خویش را باین نام میخوانده اند؟ ابوالقاسم عبیدالله پسر عبدالله معروف بابن خردادبه که در حدود سال ۳۰۰ هجری در گذشته است، و خود مامور دیوان برید در سرزمین (الجبال)

یا کشور پهلویان بوده است، در صفحه ۵۷ کتاب المسالك خود «بلاد البهلویین» را چنین معرفی میکند :

«ری و اصفهان و همدان و دینور و نهاوند و مهرجان قذق و ماسبدان و قزوین که در آن شهر موسی و شهر مبارک است . میانه قزوین تا ری ۲۷ فرسنگ است قزوین مرز دیلم است . وزنگان و میانه آن و قزوین ۲۷ فرسنگ است . از زنگان تا بهر ۱۵ فرسنگ است و از بهر تا قزوین ۴۲ فرسنگ (در چاپ کتاب بجای شماره ۴۲ شماره ۱۲ نوشته شده که مسلم اشتباه چاپی است) و بیر و طیلسان و دیلم» .

ابوبکر احمد پسر ابراهیم مشهور به ابن فقیه همدانی در کتابی که بنام البلدان نوشته است زیر عنوان «القول فی الجبل» در صفحه ۲۰۹ چنین میگوید :

«این بخش را سرزمین پهلویان «بلاد البهلویین» نیز مینامند و آن عبارتست از همدان و ماسبدان و مهرجان قذق که صیمره است و قم و ماه بصره و ماه کوفه و قرمیسین و آنچه وابسته به جبل است . ری و اصفهان و قومن و طبرستان و جرجان و سجستان و کرمان و قزوین و دیلم و بیر و طیلسان از آن نیست . پس از آوردن ترجمه سخنان این دو جغرافی‌نویس مشهور و پیش از آنکه مطلب مورد بحث خود را با افزودن ادله‌ی دیگر استوارتر سازیم ، اجازه دهید برای اینکه معنی این روایات بجهت خوانندگان عادی مجله بیشتر روشن شود توضیحاتی در زمینه‌ی نامهای جغرافیائی مذکور در آنها که برخی از آن نامها باز تکرار خواهد شد ، بنویسیم :

۱ - الجبل یا الجبال - این کلمه ترجمه از واژه‌ی فارسی کوهستان است و ببخشی از ایران شهر گفته‌میشده که در میانه‌ی رشته کوههای البرز و کوههای زاگروس افتاده است .

از روایات بازمانده در کتابهای جغرافیای عصر اسلامی چنین برمیآید که ایرانیان در روزگار ساسانی کشور خویش را دو بخش عمده میشناخته‌اند بخش عراق که شامل سرزمین هموار میان رودان بوده است و امروز نیز آن سرزمین بهمین نام خوانده میشود . شکل فارسی نام عراق (اراک) است که بمعنی زمین

هموار ساحلی بکار میرفته و هم اکنون نام ایراهستان در کناره‌ی شرقی خلیج فارس نیز یادگاری از این واژه و معنی آن در عصر ساسانی است. عراق را ایرانیان (دل ایرانشهر) مینامیده‌اند و بنظر نویسنده، این کلمه در عصر ساسانی به معنی پایتخت در امروز بوده است.

بخش پشته‌ی ایران بویژه قسمت غربی آنرا کوهستان می‌گفته‌اند در برابر عراق. و همین کلمه است که در عصر اسلامی آنرا به (الجبل) یا (الجبال) ترجمه کرده و در کتابهای تاریخ و جغرافیا بکار برده‌اند.

۲ - مهر جانقذق - بخش جنوب غربی لرستان را تا حدود اندیمشک (اندامش در قدیم) کنونی باین نام میخوانده‌اند. مرکز شهرستان مهر جانقذق شهر صیمره بوده است که در سال ۲۵۸ هجری بواسطه زمین لرزه سختی ویران گردیده است آثار شهر صیمره در کناره‌ی رود کرخه در دامنه‌ی کبر کوه، جایی که لران آنرا «دره شهر» می‌گویند، دیده میشود و از جاهائی است که شایسته است در آن کاوشهای باستانشناسی انجام گیرد.

در اینجا بی‌مناسبت نیست یادآوری کنم که در کتابهای جغرافیائی قدیم رشته کوه درازی که امروز آنرا (کبیر کوه) میگویند (کبر کوه) قید شده است. کبر در فارسی معنی بوته‌ایست که آنرا عبری آصف گویند و نام آن در کتابهای داروشناسی قدیم آمده است. پس واژه «کبیر کوه» غلطی است که در اثر ناآگاهی نویسندگان متأخر پدید آمده و رواج یافته است.

۳ - ماسبدان - این شهرستان در شمال غربی لرستان کنونی که آنرا پشتکوه نیز میگویند نهاده بوده است. مرکز آن شهری بنام شیروان بوده که در کتابهای عربی بشکل (سیروان) یاد گردیده. از شهرهای مهم آن یکی نیز آریوگان نام داشته که نویسندگان عرب نام آنرا به شکل (اریوجان) ضبط کرده‌اند این شهرستان را یکی از (ماه‌ها) مادها شمرده‌اند.

۴ - ماه بصره - این يك اصطلاحی است که در آغاز عصر اسلامی پدید آمده است و بر شهرستان نهاوند و اطراف آن گفته میشود است. زمانی که خلیفه‌ی دوم شهرستانهای ایران را بردارد و گاه بصره و کوفه قسمت کرد، شهرستان نهاوند را در سهم اردو گاه بصره نهاد و مالیات آن بشهر بصره فرستاده میشود.

معنی (ماد بصره) یعنی بخشی از کشور ماد که مالیات آن در سهم اردو گاه بصره قرار گرفته است. ماه بصره را گاهی (ماه دینار) نیز مینامیده اند بمناسبت آنکه دینار نامی از مردم این شهر بالشکریان فاتح پیمان مصالحه بسته است.^۱

واژه‌ی ماد در زبان عربی بشکل (مای) و (ماذ) نیز آمده است و چون عسل همدان در عراق بسیار مشهور بوده از اینرو صفت (مازی) در زبان عربی بمعنی شیرین نیز بکار رفته است.

نام ماد بمعنی سرزمین غربی ایران یعنی کشور ماد باستان گذشته از قرینه‌هایی که گفته شد در کتابهای تاریخ و جغرافیای آغازهای عصر اسلامی نیز آمده است.

علی بن حسین مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف که در سال ۳۴۵ هجری آنرا تألیف کرده میگوید:

«هم کوهستان (الجبال) از ماد است.»^۲

۵ - ماه کوفه - شهرستان دینور را که میان آذربایجان و همدان نهاده بوده در عصر اسلامی باین نام میخوانده اند. زیرا بدستور خلیفه دوم مالیات آن بار دو گاه کوفه وا گذاشته شده بود.

۶ - قرماسین - نام شهرستان کنونی کرمانشاه را در کتابهای تاریخ و جغرافیای عربی باین شکل نوشته اند. این نکته که آیا واژه‌ی کرمانشاه از دیدگاه زبان شناسی میتواند بشکل قرماسین در آید یا نه، موضوعی است که نیاز پژوهش و کاوش دارد.

۷ - قزوین - شهر معروف که امروز نیز بهمین نام مشهور است. مدینه‌ی موسی قلعه‌ای بوده که هادی عباسی در بیرون قزوین ساخته بود و نیز مبارک نام ترک که از سرداران سپاه عباسی بوده، قلعه‌ی دیگری در آنجا ساخته بود که بنام مدینه‌ی مبارک مشهور است.^۳ قزوین را از آن جهت مرز می نامیدند که حکومت اسلام بر کوهستان دیلمان چیره نشده بود و ناچار در آنجا برای

۱ - بلاذری بغدادی ص ۳۱۴

۲ - «والجبال کلها من الماهات» ص ۳۲

۳ - بلاذری بغدادی ص ۳۲۶ - شاعری گفته: لسانک ماذی و قلبک علقم

جلوگیری از هجوم مردم دیلم، همیشه سپاهسانی نگه می داشتند. بلاذری بغدادی شکل فارسی نام قزوین را (کشوین) نوشته و واژه را به معنی مرز محکم و نگه داشته شده، گرفته است.

۸ - طیلسان - سرزمین طالش در همه ی کتابهای جغرافیا و تاریخ اسلامی بشکل طیلسان یاد شده و شکل فارسی این کلمه (طالشان . کادوشان) است که نام تیره ای بوده که در این سرزمین نشیمن داشته اند. شکل (طوالش) غلط زشتی است که نویسندگان متأخر آنرا مشهور کرده اند و باید برافتند.

۹ - بیر - این واژه نام تیره ای بوده که میان طالشها و دیلمان نشیمن داشته اند و سرزمین آنها که در میانه ی خلخال و آستارا بوده، نیز بهمین نام خوانده می شده است. قدامه بن جعفر لغت (بیر) را در کتاب الخراج و صنعة الكتابه به گونه ای بکار برده است که توضیح مذکور در بالا، از نوشته ی او نیک هویدا است.^۱

۱۰ - قومس - شهرستان سمنان و دامغان در کتابهای جغرافیا و تاریخ اسلامی باین نام یاد گردیده است. شکل فارسی این کلمه کومش است که معنی قنات را دارد یا نهری که در زیر زمین مسیر آنرا کنده باشند. هنوز در برخی جاهای ایران مانند اشتهارد در نزدیک ساوه، قنات را کومش گویند و بجای مقنی واژه ی (کومشی) را بکار می برند. نام قمشه شهرضا بنزدیک اصفهان نیز از همین کلمه برآمده است. و نیز قمش مؤمنان و قمش حاجیان در دزفول. چنانکه در روایات بالا پس از دقت در توضیحاتی که داده شد بنگرید سرزمین پهلویان یا سرزمین پارتها در روزگار اشکانی و ساسانی در جنوب از شمال خوزستان آغاز می شده و برود ارس در شمال پایان می پذیرفته است. تنها اختلافی که دیده می شود آنست که ابن فقیه، اصفهان و کومش و گرگان و سیستان و کرمان و قزوین و دیلم و بیرو طالشان را از سرزمین پهلویان استثناء کرده است و این سرزمین را به بخش لرستان و کرمانشاهان و کردستان و همدان تا حدود آذربایجان منحصر نموده در صورتیکه ابن خردادبه تنها

از طبرستان و گرگان و سیستان و کرمان نام نمی‌برد و در حقیقت فقط اینها را استثناء کرده و سرزمین پهلویان را شامل همه‌ی ماد قدیم دانسته است . عنوان «الجبل» که ابن فقیه برای سخن خود بر گزیده و در اول سخن افزوده است : «این بخش را سرزمین پهلویان نیز می‌نامند» آشکارا نشان می‌دهد ، تعریفی که این خرداد به از سرزمین پهلویان کرده ؛ درست است و اینکه ابن فقیه اصفهان و کومش و قزوین و دیلم و بیر و طالشان را در رده‌ی طبرستان و گرگان و سیستان و کرمان نهاده است ، صحیح نیست . زیرا مسلم است اصفهان و ری و کومش همیشه جزء ناحیه‌ی الجبال بشمار می‌آمده‌اند . تنها چیزیکه در این زمینه می‌توان حدس زد ، آنست که بسا در عصر ساسانی سرزمین پهلویان را کوچک کرده و اصفهان و ری و کومش را از آن جدا ساخته بوده‌اند و سندی که مأخذ گفته‌ی ابن فقیه بوده چنین وضعی داشته است . آنچه گفته جغرافی نویسان را بیشتر استوار می‌دارد و نشان می‌دهد که سرزمین پهلویان (پارتیها) در روزگار اشکانی و ساسانی همان ماد کهن یا کوهستان عصر ساسانی و جبل یا جبال عصر اسلامی است تصریحاتی است که تاریخ نویسان عصر اسلامی در زمینه‌ی همین مطلب دارند و نویسنده برای استوار ساختن بیشتر مطلب ، ترجمه‌ی گفته‌های برخی از آن را در زیر بازگومی کند :

علی بن حسین مسعودی در صفحه‌ی ۸۴ کتاب التنبیه و الاشراف که در سال ۳۴۵ هجری تألیف شده است می‌گوید :

«اشکانیان زمستانها را در عراق می‌گذرانیده‌اند و تابستانها را در شیز در سرزمین آذرآبادگان» . شیز شهری بوده که در عصر ساسانی بنام (کنزک) بسیار مشهور بوده و آتشکده‌ی آذر گشنب ، یا آتش شاهی در آن شهر جا داشته است . ویرانه‌های شهر کنزک که در کتابهای عربی بنام (شیز) یاد شده امروز به تخت سلیمان مشهور است . تخت طاقدیس یا فلک نما (Planetarian) عصر ساسانی در این شهر بوده است .

همین نویسنده در کتاب مروج الذهب که بسال ۳۳۲ هجری تألیف گردیده است در میان شرح حال پادشاهان اشکانی و ملوک طوایف گوید :

«بیشترین آنان فرمانبر اشکانیان اند (اشغانیان) و آنان پادشاهان کوهستان اند

(الجبال) از سرزمین دینور و نهاوند و همدان و ماسبدان و آذربایجان و هر کدام از آنان که والی این سرزمینها بود بنام اشکان (اشغان) خوانده میشد و دیگر ملوک طوایف فرمانبر آنان بودند و اینان را اشکانیان نیز خوانند.^۱ همو آنجا که از ملتها سخن میگوید باز گفته است:

«ایرانیان ملتی اند که حد کشورشان کوهستان (الجبال) از مادها است و جز آنها و آذربایجان تا حدود ارمنستان و آران و بیلقان تا در بند که آن در بند آهنین «الباب والابواب» است و ری و طبرستان و مسقط و شابران و گرگان (جرجان) و ابوشهر که آن نیشابور است و هرات و مروه جز اینها از سرزمین خراسان و سگستان و کرمان و فارس و اهواز و آنچه از سرزمینهای ایرانیان که باینها پیوسته است. همه این کشور یک مملکت بوده اند و یک شاه داشته اند و یک زبان دارند هر چند در برخی واژه ها اندک دیگر گونی در تلفظ میان ایشان دیده میشود. زیرا زبان یکی شمرده میشود چون صدای حروف آن یکی باشد و ترکیب حروف نیز یکی باشد. هر چند در پاره ای چیزها تفاوتهایی میان ایشان دیده شود مانند: زبان پهلوی و دری و آذری و جز آنها از گویشهای ایرانیان.»^۲

احمد بن داود بن و نند معروف به ابوحنیفه دینوری در کتاب الاخبار الطوال صفحه ۴۳ زیر عنوان (پادشاهی اردوان پسر اشه) چنین می گوید:

«در میان ملوک طوایف که بر سرزمین ایران حکومت می کرده اند، هیچ پادشاهی از جهت فراخی کشور و بسیاری لشکر بزرگتر از اردوان پور اشه پور اشغان نبود. او پادشاه جبل (کوهستان. ماد) بود و سرزمین ماها و همدان و ماسبدان و مهرجان قندق و حلوان (کرمانشاه و قصر شیرین) از آن او بود. نشیمنگاه او شهر کهن نهاوند بوده است.»

همین دانشمند که ستاره شناس و ریاضی دان نیز بوده در آنجا که از کارهای اردشیر بابکان سخن میگوید، چنین گفته است:

۱ - مروج الذهب ص ۱۴۵

۲ - همان کتاب ص ۶۸

«.. اردشیر شاهان را یکی از پس دیگری می کشت و یکی را شکسته میکرد و بر آنچه در قلمرو او بود دست مییافت تا رسیدن به فرخان پادشاه گوهستان «جبل» و او باز پسین کس از اولاد اردوان بود. اردشیر با نوشته بود که باطاعتش در آید. چون نامه اردشیر باو رسید پر از خشم شد و بفرستادگان او گفت: پسر ساسان چوپان بر جایگاه سنگلاخی بر آمده است و باو ارج ننهاد و گفت میعاد گاه میانه من و او دشت هر مزدگان است در روز آخر مهرماه. اردشیر پیش از او با آنجا شتافت و فرخان آخر مهرماه با او روبرو شد و جنگیدند. اردشیر او را کشت و بیدرنگ به پیش تاخت تا بشهر نهاوند رسید و در کاخ فرخان فرود آمد.»^۱

چنانکه ملاحظه کردید این نویسنده که بدرست نویسی بسیار مشهور است، باز سرزمین ویژه اشکانیان را در همان حدودی معرفی می کند که ابن خردادبه و دیگران شناسانیده اند.

مسعودی در کتاب مروج الذهب که بسال ۳۳۲ هجری تألیف شده است، نیز روایتی در این زمینه دارد که چون گویاتر و روشنتر از روایت اودر کتاب التنبیه والاشراف است، ترجمه آنرا بر آنچه گفته شد میافزایم:

«بیشتر ملوک طوایف فرمانبردار اشغانیان پادشاهان (الجبال) اند که سرزمینهای دینور و نهاوند و همدان و ماچدان و آذربایجان باشد و هر پادشاه از آنان بر این کشورها شاه میشد او را بنام همگانی اشغان می نامیده اند.»^۲

ابن ندیم از زبان روزبه (عبدالله بن مقفع) چنین آورده است:

«عبدالله بن مقفع گفته: زبانهای ایرانی پهلوی و دری و خوزی و سریانی است. اما پهلوی منسوب به پهل (فهل) است و این نامی است که به پنج سرزمین گفته میشود و آنها عبارت اند از اصفهان وری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان.»^۳

۱ - الاخبار الطوال ص ۴۵

۲ - مروج الذهب ج ۱ ص ۱۴۵

۳ - الفهرست ص ۲۵

ابوعبدالله بن احمد مقدسی گفته است :

«... در برخی کتابها خوانده‌ام که ری و اصفهان از سرزمین پهلویان نیست و سرزمین پهلویان تنها همدان و ماسبذان و مهرگان کدک (مهرجان قذق) که صیمره است و ماه بصره که نه‌آوند است و ماه کوفه که دینور است و از شهرهای اسدآباد و آوه و بوسته (سته) و رامن و سراوند و رود راور و طرز و نواحی ماه کوفه و ماه بصره و ماسبذان است.»^۱

تاریخ نویسان دیگر عصر اسلامی مانند محمد بن جریر طبری که سرچشمه‌ی سخنان همگی آنان درباره‌ی ایران پیش از اسلام، کتابهای پهلوی بوده است همه یک زبان سرزمین اختصاصی اشکانیان را بگونه‌ای معرفی کرده‌اند که بر مساقدیم تطبیق می‌کند و اگر اختلافی در میان سخنانشان دیده شود، فقط در این زمینه است که برخی اصفهان وری و کومش و آذرآبادگان را از سرزمین اختصاصی پهلویان دانسته‌اند و برخی سرزمین پهلویان یا پارتها را بکوهستان غربی ایران از حدود بختیاری تا آذربایجان معرفی کرده‌اند. سرزمین پهلویان بخشی از کشور ایران است که دودمان اشکانی بر آن مستقیم حکمروا بوده‌اند و موطن پارتها بوده اما ایالت‌های دیگر ایران در آن زمان استقلال داخلی میداشته یا بر تعبیر تاریخ نویسان عصر اسلامی زیر سلطه حکومت ملوک طوایف بوده‌اند.

پس جای تردید باقی نمی‌ماند که در روزگار اشکانی و ساسانی سرزمین پهلویان یا کشور پارت بمعنی اخص کلمه، شامل بخش غربی پشته‌ی ایران بوده و این سرزمین از شمال غربی جلگه خوزستان آغاز میشده و برودارس پایان می‌پذیرفته است. اصفهان وری و کومش نیز باید در عصر اشکانی جزء سرزمین پهلویان بوده باشد زیرا علاوه بر دلالت روایات گفته شده در پیش، ادله‌ی زبان-شناسی تأیید میکند که اصفهان وری و کومش جزء سرزمین پارت بمعنی اخص کلمه بوده است.

آنچه گفته‌های این جغرافی‌نویسان و تاریخ نویسان را استوار می‌دارد

و مسلم می‌سازد که سرزمین پهلویان در عصر اشکانی و ساسانی در مغرب ایران نهاده بوده است، لهجه‌های بازمانده از زبان پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی است که تا کنون در این بخش از کشور بازمانده است. آرتور کریستن سن در صفحه ۶۳ کتاب ایران در زمان ساسانیان ترجمه مرحوم یاسمی در این باره چنین گفته است :

«زبان اشکانیان متعلق بلغت ایران مرکزی است که فعلا لهجه‌های ایالات ساحل بحر خزر و سمنانی و نواحی کاشان و اصفهان و لهجه گورانی (غرب ایران) و غیره از آن حکایت می‌کند.»

استاد عباس شوشتری (مهرین) در جلد سوم صفحه ۲ و ۳ کتاب تاریخ خود (پرتوه) را نام دیگر طبرستان می‌شمارد. این مطلب درست است ولی کشور پارت منحصر بطبرستان یا بعبارت بهتر کوهستان طبرستان که در عصر ساسانی (پدشخوار گر) نیز نامیده می‌شده نبوده است. بلکه بیشخهای دیگری که نام بردیم نیز گفته می‌شده و موطن خاندانهای قارن پهلوی و اسپهبد و سورن پهلوی و خاندان مهران رازی و گودرز که همه از پهلویان بوده‌اند، قرینه دیگری است که درستی گفته جغرافی نویسان شرقی را نشان میدهد و چنانچه مبدأ جنبش پهلویان و خاندان اشکانی در نخست نیز کوهستان (پدشخوار گر) باشد و اشک اول و برادر او تیرداد، نخست در آن کوهستان سخت، جنبش خود را آغاز کرده باشند، این نکته بفرص صحت تضادی با سخن جغرافی نویسان عصر اسلامی که از سرچشمه‌ها و اسناد رسمی عصر ساسانی گرفته شده است نیز ندارد. کشف گورستانهای اشکانی در شمال و غرب ایران نیز دلیل دیگری است که موطن پارتها را در غرب ایران نشان میدهد.

شگفت اینجاست که برخی از نویسندگان اروپایی پهلویان را که بیگمان مردمی شهری و پیشرفته و تمدن بوده‌اند، بشکل مردم بیابانگردی پنداشته‌اند و حال آنکه واژه‌ی (پهلوی) که در فارسی کنونی بمعنی شهر و (پهلوی) بمعنی شهری و تمدن و نیز آهنگ‌های عارفانه خود قرینه است که اشکانیان گذشته از اینکه بیابانگرد نبوده‌اند، در شهریگری و تمدن بسیار پیشرفته بوده‌اند.

در روایات ایرانی، هواخواهان اشکانیان، خاندان ساسانی را «کرد بیابانگرد و گوسفندچران» می گفته اند و در آن روایات هیچگونه اشاره ای بر اینکه اشکانیان نیمه وحشی بوده اند وجود ندارد.

من نمیدانم این تهمت ناروا را نویسندگان اروپائی از کجا آورده و بچه دلیل دو آورده اند و چرا خاندان اشکانی را باین شکل زنده در تاریخ جهان معرفی کرده اند؟ برعکس در روایات شرقی همانگونه که کلمه (مادی) بمعنی عسل و شیرینی و شیرین زبانی و سلاح و روخت خوب بکار میرفته، لغت پهلوی نیز در همه ی این معنی ها مشهود بوده است.

آرتور کریستن سن در صفحه ی ۳۹ کتاب خود روایتی درباره ی سورن پهلوی سپه سالار ارد اشک سیزدهم و مغلوب کننده کراسوس سردار بنام روم آورده است که نشان میدهد پهلویان مانند مادیهای قدیم زیبایی و آراستگی را دوست میداشته و نگه داشته بودند. روایت چنین است:

«پلوتارخوس درباره ی سورن سپه سالار ارد اشک سیزدهم و مغلوب کننده کراسوس گفته است: در روز نبرد خود رامیا آراست و زینت میکرد و در پیشاپیش سپاه خود قرار می گرفت. دلیری او بحدی بود که با وجاهت زنانه اش نمیساخت ریرا که سورن بنا بر رسم مادیها روی خود را غازه میبست و آرایش می کرد و کیسوان خود را بدو قسمت می نمود. اما سایر پارتها (منظور سر بازان عادی است که ده نشین بوده اند) کیسوان خود را برسم سکهها بلند و ژولیده نگاه میداشتند تا هیبتی وحشتناک داشته باشند»

همگی این دلایل آشکار نشان میدهد و ثابت میکنند که سرزمین پهلویان (پارتها) بیگمان در مغرب ایران بوده و این قوم در همان جاهائی نشیمن داشته اند که مادیها پیش از برآمدن پارسیها نشیمن و حکومت میداشته اند.

توجه باین نکته که در روزگار باستان فوجهای سپاه بر اساس سنتها و همبستگی های عشیره ای سازمان می یافت و لشکریان دلاور پهلوی (پارتی) نیز از این قانون مستثنی نبوده اند، مسام میدارد که هسته ی اصلی او تش ایران در روزگار

اشکانی از مردم مرکز و غرب ایران فراهم می‌شده است و این دلاوران کوهستان شمال و مغرب ایران بوده که توانسته‌اند، با درغور پمپی‌ها و کراسوس‌ها و آنتوناها و مانند آنها را در مدت پانصد سال فرو نشانند. و شهرت شکست‌ناپذیری لژیونهای رومی را افسانه سازند. بودن دسته‌ای از سکاها در ارتش عصر اشکانی بفرص صحت، دلیل آن نتواند بود که اشکانیان در شرق یا شمال ایران نشیمن می‌داشته‌اند.

این موضوع که سرزمین پهلویان خاک ماد و یا (الجبال) بوده تردیدپذیر نیست و گمان نمی‌کنم نیاز باشد دلیلهای و قرینه‌های دیگری برای اثبات آن، بر آنچه تا اینجا گفته شد افزوده کرد. لیکن آنچه نیاز بجستجو دارد آنست که روشن کنیم، کشور پهلویان در روزگار هخامنشی و پیش از آن کجا بوده و نام (پرتوه) مذکور در کتیبه‌ها بچه سرزمینی باید نهاده شود. آیا پهلویان در دوران هخامنشی از جایی مهاجرت کرده و بسرزمین معروف خود که در بالا شناسانیده شد آمده‌اند یا مهاجرت آنسان پیش از روزگار هخامنشیان و در زمانی بوده که دیگر اقوام ایرانی باین سرزمین رو آورده‌اند؟ اینها مسائلی است که شایسته است در زمینه هر کدام جستجو و گفتگو شود.

توضیح مختصر راجع بکلمه قزوین که نویسنده محترم آنرا مورد بحث قرار داده‌اند :

کلمه قزوین را مردم آن گزین تلفظ میکنند و بحر خزر هم بنام دریای گزین بوده است در یکی از کتابهای خارجی که چند سال پیش مطالعه مینمودم نویسنده کتاب نیز نام آن شهر را گزین و کسپین و پیش بندر دریای کاسپیین Caspienne (بحر خزر) دانسته است

سرتیپ میر حسن عاطفی